

پدیده ی جهانی شدن فرهنگ‌ها

یدالله چوپانی*

مربی دانشگاه پیام نور استان کرمانشاه - واحد سر پل زهاب

(تاریخ دریافت: ۱۶/۹/۲۷ - تاریخ تصویب: ۱۶/۱۰/۹)

چکیده:

مفهوم «فرهنگ جهانی» یکی از مهم ترین و چالش برانگیز ترین مفاهیم جهانی شدن به شمار می آید که به رغم آن که سلسله مباحث و نظرات مختلف در این زمینه، ماهیت و ابعاد آن به درستی شناخته نشده است. این مقاله پس از نگاهی مختصر به پدیده ی جهانی شدن و بیان برخی ویژگی های آن، سعی دارد تا با دسته بندی اجتماعی دیدگاه های مختلف در زمینه ی مفهوم فرهنگ جهانی، برخی سایه های ابهام و معطل را از اطراف این مفهوم بزدايد.

به طور کلی، می توان نگرش های موجود از سوی نحله ها و نظریه پردازان فرهنگ جهانی را در سه رویکرد لیبرالستی، نومارکستی و پست مدرنیستی خلاصه کرد. نوشتار حاضر پس از بررسی اجمالی هر یک از این نگرش ها، نتیجه می گیرد رویکرد پست مدرنیستی به فرهنگ، به رغم نارس بودن و برخورداري از برخی از ایرادات تا حدی توانسته است درکی بهتر از پویای فرهنگ در جهان ارائه دهد و مضافاً این که در شرح دیدگاه های اجتماعی، گذری مجمل بر جایگاه فرهنگ دینی و مذهب در ساختار اجتماعی و سعادت انسان ها در عصر فرهنگ جهانی شده است.

واژگان کلیدی:

جهانی شدن فرهنگ - فرهنگ مدرن - فرهنگ مصرفی - مارکسیسم - پست مدرنیسم - جهان ، محلی گرایي

مقدمه

پایان جنگ سرد و آغاز دهه ی ۱۹۹۰ آغاز مرحله ای از تاریخ که با تفاسیر متعددی توأم بوده است. برخی آن را عصر پایان تاریخ، بعضی عصر پایان ایدئولوژی، عده ای عصر فرهنگ و پاره ای آن را عصر تمدن ها نامیده اند. آن چه که در سال های پایانی قرن بیستم با فروکش کردن شعله های جنگ سرد، بیش از همه بدان امید بسته بودند؛ فرا رسیدن عصری به دور از جنگ و درگیرهای ایدئولوژیک بود و نامیدن دهه ی پایانی این قرن به دهه ی فرهنگ توسط سازمان تربیتی علمی فرهنگی ملل متحد (یونسکو) نوید بخش آن بود.

اما هنوز سپیده دم فرهنگ بر نیامده بود که جهان به یک باره شاهد برخوردهای قومی، دینی، نژادی شد و از جمله ی آن: برخورد صرب ها با بوسنیایی ها، روس ها با چچنی ها، اعراب و اسرائیل و ... می باشد و در این اثنا و با عنایت به اهمیت موضوع، مراکز مطالعاتی در ایران همانند پژوهشکده ی مطالعات راهبردی، مؤسسه ی مطالعات استراتژیک و ... تأسیس گردید.

گویا در عصر فرهنگ نه تنها خیری از آرامش و آسودگی نیست، بلکه حوادث حکایت از آغاز عصر تازه ای از درگیرهای بشری دارند.

ابزارهای ارتباطی الکترونیک با پیچیدگی فناورانه ی خاص خود نظیر: ماهواره، اینترنت، فیبر نوری، فاکس و موبایل نقشی تعیین کننده در ظهور این وضعیت فرهنگی دارد در این میان، طرح مفهوم جهانی شدن فرهنگ یا فرهنگ جهانی، حوزه ای جدید را برای اندیشه ورزی اندیشمندان علوم اجتماعی بر انگیزته است، جالب این جا است که به رغم ظاهر فریبنده و جذاب این مفاهیم، تا کنون تعریف جامع و مورد قبول عام از آن ها نشده است. نوشته ی حاضر با درک ضرورت این مسئله، در تلاش است تا با دسته بندی اجمالی رویکردهایی که به نوعی به مقوله ی فرهنگ جهانی نگریده اند بپردازد. در این جا، هدف حذف و انکار قطعی در «تحقق پذیری تجربی» اثبات گرایانه در حوزه ی فرهنگ جهانی نیست، بلکه سعی اصلی آن است که ببینیم اساساً فرهنگ جهانی به چه معناست؟ خاستگاه فکری و رویکرد های مختلف آن چگونه است؟ و کدام رویکرد مشمولیت بیشتر در بحث جهانی شدن فرهنگ را دارد و ...

نتیجه ای که در انتهای بحث حاصل خواهد شد آن است که به غیر از نگرش پست مدرنیستی، و رویکرد مطرح مارکسیستی و لیبرالیستی، به دلیل منطق انحصارگونه ی خود، پتانسیل لازم را برای تبیین تمام جلوه های مختلف فرهنگی در سطح جهان را ندارند. به هر حال، جریان فکری پست مدرن به دلیل ماهیت باز و متکثر خود توانسته است تا برای تبیین

حرکت‌های ضد و نقیض فرهنگی در جهان، چارچوب کارآمدتری ارائه دهد. البته در این نوشته، بنا بر ضرورت بعضاً اشاراتی به اهمیت دین و فرهنگ دینی و جایگاه ممتاز آن در عصر جهانی شدن فرهنگ به میان آمده است.

جهانی شدن فرهنگ

شاید بتوان گفت که این عنوان بیشترین دغدغه و مشغله‌ی ذهنی تمامی صاحب نظران مکاتب مختلف فکری است. البته گروهی از صاحب نظران، جهانی شدن رسانه‌ها و اطلاعات و یا جهانی شدن اندیشه‌ی حقوق بشری را که پایه و مبنای جهانی شدن الگوهای حکومتی و تفکر سیاسی است، جلوه‌هایی از «جهانی شدن فرهنگ» می‌دانند. اما برخی از اندیشمندان، مصادیق و جوهرهای متفاوتی برای فرهنگ قائل‌اند. «متفکران نئولیبرال، مدرنیسم و بنیاد فرهنگ لیبرال - دموکراسی را جوهر فرهنگ جهانی شدن می‌دانند و صاحب نظران نئومارکسیست نیز جایگاهی ویژه برای فرهنگ قائل‌اند و آن را مهم‌ترین آوردگاه سرمایه‌داری جدید می‌دانند که هم نقطه‌ی قوت سرمایه‌داری جهانی و باز تولیدکننده‌ی حیات سیاسی - اجتماعی آن است و هم جایی است که می‌تواند فروپاشی آن را به بار آورد. به هر حال، عمده‌ترین سؤال‌های مطرح در حال حاضر این است که آیا با جهانی شدن فرهنگ، جایی برای فرهنگ‌های بومی و محلی باقی خواهد ماند؟» (سلیمی، ۱۳۸۰: ص ۳۹۵-۴۰۰).

امروزه به رغم تعابیر متفاوت که از «جهانی شدن فرهنگ» می‌شود در باره‌ی مصادیق آن که نیز اشتراک نظرهایی وجود دارد. بهره‌برداری جهانی از محصولات هنری، امکان عرضه و استفاده‌ی جهانی از اندیشه‌ها، جهانی شدن تدریجی الگوهای از قبیل: لباس پوشیدن، غذا خوردن و رفتارهای اجتماعی، نگاه مشترک و ارزش‌های مشترک که در باره‌ی انسان، حقوق و جایگاه او در جامعه‌ی جهانی مطرح می‌شود، برخی از مصادیق جهانی شدن فرهنگ هستند. اما به رغم وجود این ویژگی‌ها کم‌تر کسی معتقد است که فرهنگ‌های بومی و محلی در این فرآیند نابود خواهند شد. حتی افراطی‌ترین نظریه پردازان هم به ابقاء و البته تغییر جایگاه آن‌ها رأی می‌دهند. اما نگاه مسالمت‌آمیز به فرهنگ اقوام و ملت‌ها به جای حذف و یا نادیده انگاشتن آن‌ها، این فرصت را پیش خواهد آورد که پروسه‌های برخورد جای خود را به تعامل بدهد.

(لسترپیرسون می‌گوید:

«تمدن‌های گوناگون باید یاد بگیرند تا در تعاملی صلح‌آمیز نیز در کنار یکدیگر زندگی کنند، از تجربه‌های یکدیگر پند گیرند، تاریخ و اندیشه‌ها و فرهنگ یکدیگر را بیاموزند و به

غناى زندگى خود بيافزاييد. اگر جز اين باشد، در دنياى شلوغ و كوچك، شاهد چيزى جز سوء تفاهم، تنش بر خورد و فاصله نخواهيم بود» (هانتینگتون، ۱۳۷۸، ص ۵۱۶).

از ديگر سو، آمريكا نيزه نمودن فرهنگ ها در عصر جهانى شدن، استقلال سنت ها و فرهنگ ها را درنورديده تا با تسلط بر حيات فرهنگى اقوام گوناگون از تقيدات و اعتقادات بومى و محلى آنان بكاهد و فرهنگ مصرف و غيرمولد را حاكميت بخشد. فوكوياما معتقد است كه فرهنگ آمريكايى مطلوب جهانيان نيست.

وى در پاسخ به اين سؤال كه آيا آمريكايى شدن مى تواند حُسن تعبيرى براى جهانى شدن باشد؟ «مى گويد: به نظر من الگوى آمريكايى بودن كه مردم ديگر فرهنگ ها خود را با آن هماهنگ مى كنند، مربوط به دو يا سه نسل پيش است و زمانى كه سخن از جهانى شدن و نوگرابى به ميان مى آيد، آمريكايى دهه ۵۰ و ۶۰ را تداعى مى كنند... فرهنگى كه در دهه ۵۰ و ۶۰ اشاعه يافت، ايده آل بود و به خوبى به جهان عرضه شد، در حالى كه فرهنگى كه در حال حاضر از ما ارثه مى شود، بدبينانه است و فرهنگ هاى ديگر كم تر جذب چنين فرهنگى خواهند شد» (فوكوياما، همشهرى، ۸۰/۱۲/۱۸، ص ۱۵۴). «پروفيسور مولانا نيز در اين باره مى گويد: آمريكائيان بر اين باورند كه به كمك هاليوود در عرصه ي هنرى، جهانى سازى را از سال ها قبل آغاز کرده اند، پس هاليوود، سمبل و سيطره ي فرهنگى و هنرى آمريكا بر جهان است» (چوپانى، ۱۳۸۵، ص ۲۲).

مع الوصف كشورهاي غربى به واسطه ي رسانه هاى اطلاعاتى قدرتمند، مرزها را شكسته و بدون هيچ مانعى وارد حریم خصوصى فرهنگ هاى محلى و بومى و به ويژه كشورهاي جهان سوم و اسلامى شده و بى محابا بر فرهنگ آنان مسلط مى شوند.

بى ترديد، جهانى شدن فرايند غامض و در هم پيچيده است كه از دامنه اى وسيع، پراكنده و لجام گسيخته برخوردار است. «با توجه به ابعاد گوناگون اين فرايند، مى توان به پنج ويژگى آن اشاره كرد:

نخست آن كه جهانى شدن فرايندى منفك در يكي از وجوه اقتصادى، سياسى يا فرهنگى نيست بلكه اين پديده «فرايندى منسجم و يك پارچه» كه در تمام عرصه هاى اجتماعى رسوخ کرده است. «پراتون» (Peraton) در تعريفى از جهانى شدن، آن را پديده اى چند وجهى مى داند كه به بافت هاى گوناگون كنش اجتماعى، اقتصادى، سياسى، حقوقى، فرهنگى، نظامى، فناورى و نيز محيط زيست راه پيدا کرده است» (etal `1997`p.258).

ويژگى دوم اين كه، جهانى شدن در نخستين معناى خود، پديده اى «چالش گر» است؛ به گونه اى كه ابعاد مختلف آن، قلمرو بسيارى از مفاهيم اجتماعى ستنى مانند: نظم، قدرت، امنيت، دولت، مشروعيت، فرهنگ، حاكميت، و هويت را درنورديده و زمينه را براى باز

تفسیر آن‌ها فراهم ساخته است. در حقیقت هسته‌ی اصلی مفهوم جهانی شدن در این معنا خلاصه شده است که دیگر چارچوب دولت-ملت، توانایی تبیین بسیاری از پدیده‌های ملی را ندارد.

ویژگی سوم آن که ما در جریان جهانی شدن، نه با یک وضعیت غایی بلکه با فرایند "شدن‌ها" (Lzations) سر و کار داریم، فرایندی که به کمک نیروهایی مهم مانند: ارتباطات، شرکت‌های فراملی، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی مرزهای ملی را کم رنگ کرده و بسیاری از پدیده‌ها را به صورت وضعیتی پایدار باقی‌نمانده و عاقبت به مرحله‌ی دیگری وارد می‌شود که برخی از آن به عنوان "یکپارچگی جهانی" یاد می‌کنند (جیمز، ترجمه‌ی صادقی، ۱۳۷۸: ص ۱۰۲۳).

(ویژگی چهارم در موضوع جهانی شدن این است که علی‌رغم تمامی مخالفت‌ها و موافقت‌ها با آن "نه خیر است و نه شر" بلکه فرصتی است که هم می‌تواند منجی باشد و هم مهلک) (M. Featherstone, 1990, P.8).

اگر نتوان از ظرفیت‌های لازم در این فرایند، به گونه‌ای کارآمد بهره‌گرفت و برنامه‌ها، سیاست‌ها و رفتارها را در قبال آن به نحوی دقیق منظم ساخت، در این فرایند، تبعات تهدیدکننده‌ی سنگین را در تمامی عرصه‌های آن یعنی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در پی خواهد داشت که یارای مقابله با آن تهدیدها، غالباً ناممکن و دشوار می‌سازد.

پنجمین ویژگی جهانی شدن آن است که «این فرایند پدیده‌ای است "تناقض‌نما" که با مفاهیم دوگانه‌ی جهانی-محلی، جهان‌گرایی-منطقه‌گرایی، همگرایی و اگرایی، همگنی-ناهمگنی، تنوع-یکسان‌سازی و... روبروست. در خصوص این مسأله باید گفت که اگرچه این فرایند، ظاهری تناقض‌نما دارد، اما در ذات خود این گونه نیست. در حقیقت، این مفاهیم دوگانه در مقابل هم قرار ندارند، بلکه در تأیید و تقویت یکدیگر به سر می‌برند. بحث در این زمینه را در ادامه بیان خواهیم کرد.

اکنون، با توجه به مقدمه‌ای که ذکر شد، شناخت جهانی شدن قدری آسان‌تر می‌شود. گفته شد که جهانی شدن فرایندی است که مکان را کوچک و زمان را کوتاه کرده است. «گیدنز از این تحول به عنوان "جدایش زمان از فضا" (Time-space Distantiation)» (Giddens, 1990, P.64) و «هاروی (Harvey) "فشرده‌گی زمان و فضا" (Time-space compression)» یاد می‌نماید (Harvey, 1989, P.241). با این تعبیر، مفهوم دهکده‌ی جهانی مک‌لوهان که تعبیری مبتنی بر قدرت رسانه‌هاست، بهتر درک می‌شود - «گیدنز در تعریفی فراگیر، جهانی شدن را پدیده‌ای تعریف می‌کند که تشدید روابط اجتماعی جهانی را در پی دارد، روابطی که

موقعیت های مکانی دور از هم را چنان به هم پیوند می زند که هر رویداد محلی تحت تأثیر رویدادهای دیگر که کیلومترها از آن فاصله دارند شکل می گیرد» (Giddens, 1990, P53) نکته‌ی مهم در این جا آن است که جهانی شدن علاوه بر فشرده ساختن فضا و کم رنگ ساختن مرزهای رسمی دولت‌ها، آگاهی اقوام و ملت‌ها را نسبت به یکدیگر افزایش داده است.

همان طور که در طلوعه‌ی این نوشتار گفته شد، «جهانی شدن فرایندی است چند وجهی و اجتناب ناپذیر که به بسیاری از پدیده‌ها، پتانسیل گردش در گسترده‌ی جهانی بخشیده است. با این حال، گرچه جهانی شدن در حوزه‌ی اقتصاد از نمودی عینی‌تر برخوردار است، اما چالش‌پذیری آن به مراتب کم‌تر از تجلی‌اش در قلمرو فرهنگ است. صرف نظر از چستی؟ «جهانی شدن فرهنگ» یا «فرهنگ جهانی» - بحث در این باره را در ادامه ذکر خواهیم کرد - مسأله‌ی مهم، افزایش بی حد و حصر موضوعات و پویای‌های فرهنگی در سطح جهان است، به گونه‌ای که امروزه تحلیل‌گران سیاست خارجی و مسائل بین‌المللی بر افزایش اهمیت جهان مبتنی بر «جغرافیای فرهنگی» (Geoculture) هم عرض با جهان «جغرافیای سیاسی» (Geopolitic) سخن می‌گویند» (باوند، ۱۳۷۸: ص ۱۲-۹).

«نظام بین‌الملل که تا قبل از دهه‌ی ۱۹۹۰ بر بنیادهای منطق‌ایدئولوژیک کمونیسم - کاپیتالیسم استوار بود، به یکباره پس از فروپاشی حصارهای کمونیسم در شوروی و به تبع آن، پایان جنگ سرد، شاهد شکل‌گیری نظم - و یا شاید بی‌نظمی - نوینی از مسائل فرهنگی در زمینه‌های قومی، نژادی مذهبی، جنسی و ... گردید. شاید بتوان بوسنی در سال ۱۹۹۲ را نخستین جرقه‌ی مهم در این زمینه به شمار آورد. به اعتقاد «تامسون» (Thomson) وجود زمینه‌ها و موارد مشابه آن چه که در یوگسلاوی سابق در دهه‌ی ۱۹۹۰ گذشت - نظیر بحران‌های موجود در افغانستان، تاجیکستان، ارمنستان، جامو و کشمیر و دیگر مناطق جهان - ساکنین سیاره‌ی زمین را با هراس بالکانیزه شدن جهان مواجه ساخت.

از سوی دیگر، ناکامی نخبگان «جهان‌سومی» در اجرای نسخه‌ی نو سازی در جوامع خودشان، این جوامع را به یکباره موطن جنبش‌های دینی و یا بهتر بگوییم احیای دینی نمود» (Hayness, 1998, p. 4). «تا آن جا که هائینگتون این موج را تلاشی برای برافروختن آتش «جنگ میان تمدن‌ها» معرفی کرد» (Huntington, no. 3 1993, p. 79).

به طور کلی، افزایش رشد مهاجرت‌های قومی از کشورهای جهان سوم به جهان مرفه غرب، افزایش آگاهی‌های قومی و در نتیجه رشد حرکت‌های گریز از مرکز در پرتو امواج مختلف جهانی شدن، اوج گرفتن جنبش آزادی زنان، افزایش مبارزات جنبش‌های ملی -

مذهبی و ... جملگی خبر از شکل‌گیری بی‌نظمی نوینی می‌دارد که دیگر پیکر فرسوده‌ی نظام دولت و ... یارای پاسخ‌گویی به آن‌ها را نداشت.

از سوی دیگر، در کنار این گرایش‌ها مرکز زدایانه‌ی جهانی جریان همگن‌سازی دیگری نیز در طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ آغاز شده بود که علاوه بر مرزهای سیاسی، حریم‌های فرهنگی را نیز درنوردید. هم‌اکنون نیز به مدد نظام ارتباطات جهانی و به ویژه رسانه‌های الکترونیک، ما شاهد گسترش جهانی با مجموعه‌ی ارزش‌ها، هنجارها و نمادهای مشترکی هستیم که سعی در همگن‌سازی و یا بهتر بگوییم یک دست‌سازی جهان از طریق کالاهای فرهنگی هم چون باب مارلی، مدونا، مک دونالد و کواکولا را دارند. اما به راستی اگر جهان با یک رشته حرکت‌های گریز از مرکز و تجدید نظر طلبانه روبروست، پس بُعد جهانی شدن برخی فیلم‌ها، موسیقی‌ها و به طور کلی کالاهای مصرفی به چه معناست؟ به عبارت دیگر، منظور از جهانی شدن فرهنگ چیست و اساساً فرهنگ جهانی یک خرافه است یا یک واقعیت؟ تاکنون دیدگاه‌ها و نظرات مختلف در پاسخ به این سؤالات ارائه شده است که می‌تواند آن‌ها را در قالب سه رویکرد مجزا از هم به شرح ذیل طبقه‌بندی نمود:

الف) فرهنگ مدرن

«مدرنیسم پدیده‌ای است که نخستین نشانه‌های آن با آغاز دو انقلاب صنعتی و سیاسی در انگلستان و فرانسه در سده‌ی هیجدهم نمایان شد. این مکتب فکری که ریشه‌ای دیرپا در اوایل قرن پانزدهم دارد، هم‌زمان با تولد تعریفی جدید از انسان در اروپای شمالی مطرح شد و به سرعت همراه با ظهور دو انقلاب مزبور به عنوان یک الگوی نظری عام جهت آزادسازی انسان از حصارهای غیر عقلانی، سنت‌گرایی‌های تحجرگونه و افسانه‌های موهوم معرفی گردید. تعریفی که مدرنیسم از انسان مدرن ارائه می‌دهد، از ویژگی‌هایی برخوردار است که باید به تمامی جوامع جهان به ویژه جهان سومی تسری یابد. اینکلس (Inkeles) در ارائه‌ی این ویژگی‌ها معتقد است که انسان مدرن، واجد این شاخصه‌هاست:

آمادگی جهت پذیرش تجربیات جدید، استقلال از مصادر صاحب اقتدار، علم‌گرایی، تحرک‌گرایی و استفاده از برنامه‌ریزی درازمدت» (آلین، ترجمه مظاهری، ۱۳۷۸: ص ۵۸)

«ماکس وبر، مدرنیسم را فرایندی افسون‌زدا و رمزگشا تعریف می‌نماید که بر اساس آن، عقل به کمک دانش‌های نوین جانشین نیروهای متافیزیک شناخت، باورها و نهادهای مذهبی کاتولیک می‌گردد. به طور کلی، در تمامی تعریفی که از جامعه‌ی مدرن یا انسان مدرن صورت گرفته، «صنعتی شدن» جزء لاینفک آن شمرده شده است. بدین معنا که مدرن شدن اغلب به منزله‌ی تغییر ماهوی یک جامعه‌ی بدوی، سنتی و روستایی و کشاورزی به جامعه‌ی

صنعتی، شهری و سکولار در نظر گرفته می شود. صنعتی شدن در این فرایند، خود دارای نتایج و لوازمی در حوزه های مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است که مهم ترینشان عقل گرایی، سکولاریسم (و در نتیجه خصوصی شدن دین)، فردگرایی و تخصص گرایی می باشد. دایره المعارف بتانیکا در تعریفی که از یک جامعه ی مدرن ارثه می دهد، آن را این چنین بیان می دارد:

مدرن شدن، فرایند فردی شدن، متفاوت شدن، تخصصی شدن و مجزا شدن است. فرایندی که در آن ساختارهای یک جامعه بیشتر بر منافع و هویت فرد بنا شده، درحالی که در جامعه ی پرفایده ی مدرن بیشتر گروه های پیوسته ی اجتماعی مطرح بودند» (دیویتاک و دردیان، ترجمه ی سلیمی، ۱۳۸۰: ص ۱۷)

با تجلی یافتن کامل اندیشه ی مدرنیسم به صورت یک مکتب فکری در دهه ی ۱۹۶۰، ما شاهد مکتب نوسازی (Modernization) به عنوان دروازه ی اصلی آن هستیم. «در حقیقت، پیام اصلی مکتب نوسازی بود که باب مدرنیسم برای همه ی جوامع گشوده شده است.» (Taylor, 2000, P.6). اگر چه نظریه پردازان نوسازی مقوله ی فرهنگ را به طور مستقیم مورد بررسی قرار نمی دهند، اما بر این اعتقادند که:

«جوامع جهان سومی برای پیشرفت و توسعه ی اقتصادی و دستیابی به ثبات و استقلال سیاسی، باید همان مسیری را که کشورهای نوسازی شده ی غرب در قرن نوزدهم - شامل فرایندهای شهری شدن، صنعتی شدن، سکولاریزه شدن طی کرده اند، پیمایند» (Hayness, 1998, P.3).

به همین اعتبار، حرکت از یک اجتماع بدوی به جامعه ای پیچیده و مدرن با ساختارهای متمایز و کارکردهای خاص، همان مسیری است که نظریه پردازان این مکتب از آن یاد می کنند. شرط اصلی تحقق این پیشرفت از دیدگاه این عده، کنار زدن سنت ها و ارزش های بومی به عنوان مهم ترین مانع توسعه در تمام ابعاد آن می باشد. «لوی» (Levy) یکی از نظریه پردازان این مکتب، تماس جامعه ی توسعه نیافته با کشورهای نوسازی شده را دلیل اصلی تقاضای این جوامع برای پذیرش نوسازی می داند. به اعتقاد وی همین که الگوهای جوامع نسبتاً نوسازی شده، یک بار پدید آمده و توسعه پیدا می کنند، گرایش عام از خود نشان می دهند و به درون همه ی زمینه های اجتماعی که اعضای آنان در تماس با این جوامع قرار دارند، سرایت می نمایند... الگوهای مزبور همواره تسری می یابند و زمانی که این سرایت آغاز می شود، الگوهای بومی و اصیل سابق را نیز دائماً دچار تغییر می سازند. و آنها نیز همواره در راستای برخی الگوهای جوامع نسبتاً نوسازی شده متحول می شوند» (آلین، ترجمه ی مظاهری، ۱۳۷۸: ص ۳۸).

بر این اساس، از نظر نظریه پردازان مکتب نوسازی، فرهنگ لیبرالیسم غرب دارای مجموعه ارزش‌های ذاتاً جهان‌شمول می‌باشد که باید با گسترش بخشیدن آن در دیگر جوامع به عنوان «فرهنگ جهانی»، زمینه‌ی رشد و توسعه‌ی کشورهای توسعه نیافته را فراهم ساخت. «در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ نیز فوکویاما با طرح مقاله‌ی خود تحت عنوان «پایان تاریخ» (The end of History) می‌گوید: آن‌چه ما شاهد آن هستیم، تنها پایان جنگ سرد یا عبور از یک مرحله‌ی ویژه‌ی تاریخی نیست، بلکه ما شاهد پایان تاریخی هستیم که فقط عطف آن تکامل ایدئولوژیک و جهان‌شمولی دموکراسی لیبرال غربی به عنوان آخرین دولت بشری می‌باشد، به فرهنگ غالب جهانی تبدیل شده است» (Fukoyama, 1989, pp3-8). از منظر وی جهانی شدن معنایی جز جهان‌شمول شدن الگوی جامعه‌ی لیبرال غرب ندارد.

بهره‌ی سخن آن‌که، مدرنیسم بر ارزش‌هایی هم‌چون عقل‌گرایی، سکولاریسم و فردگرایی تکیه دارد و مدعی است که برای نیل به آزادی انسان‌ها از تحجر و عقب‌ماندگی، این ارزش‌ها باید بدون در نظر گرفتن تاریخ، جغرافیا و اعتقادات هر قوم به مثابه‌ی یک فرهنگ جهانی گسترش یابد.

ب) فرهنگ مصرفی

«طرفداران این رویکرد، طیفی وسیع از نفی‌کنندگان تا نقدکنندگان فرایند جهانی شدن را تشکیل می‌دهند. شاید بتوان نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورد- به عنوان یکی از نحله‌های مهم نو مارکسیستی- را نخستین کسانی دانست که به ارائه‌ی یک نگرش انتقادی به پویش‌های فرهنگی در سطح جهان می‌پردازند. اگر چه عمده نظرات این عده به دو دهه‌ی ۲۰ و ۳۰ قرن بیستم باز می‌گردد- در حالی که طرح مفهوم جهانی شدن محصول همین دو دهه‌ی اخیر است- اما می‌توان با نگاهی به مضامین نظریه‌های آنان، به راحتی نگرش این افراد را نسبت به فرایند جهانی شدن استخراج کرد. از نظر این عده، جهان هم‌اکنون شاهد شکل‌گیری امپریالیسم نوین در ردایی از فرهنگ تحت عنوان «امپریالیسم فرهنگی» (Cultural Imperialism) است که در واقع حلقه‌ی دیگری از امپریالیسم اقتصادی غرب می‌باشد.

بنابراین، غرب با همگن‌سازی و یکدست نمودن جهان از طریق جهانی کردن کالاهای مصرفی و فرهنگی خود سعی دارد تا علاوه بر عالم‌گیر ساختن ارزش‌ها، الگوهای زندگی و رفتاری خود، هم‌چنان سردمدار نظام اقتصادی در دنیا باشد. از آن‌جا که فرهنگ کاملاً به اقتصاد سرمایه‌داری وابسته است، لذا ارزش زیبا‌شناختی خود را از دست داده و تبدیل به ابزاری در اختیار نظام سرمایه‌داری جهت تداوم سلطه بر جوامع جهان‌سومی شده است. در حقیقت، این نگرش ابزارگونه به فرهنگ، سبب شد تا فرانکفورتی‌ها مفهوم «تجاری شدن»

یا "صنعت فرهنگی" (Cultural industry) را مطرح سازند. به نظر آنان، ضعف فرهنگ موجب تجاری، عمومی و توده ای شدن فرهنگ سرمایه داری شده و در نتیجه موجب استمرار سلطه ی اقتصادی سرمایه داری گشته است. بنابراین، تجاری شدن فرهنگ یکی از ویژگی های فرهنگ توده ای مدرن محسوب می شود» (روزنامه ی ایران، ۱۳۸۰: ص ۶).

این وضعیت، با ورود رسانه های الکترونیک وارد مرحله نوینی شد. «درحقیقت، در این جا رسانه ها تبدیل به پل ارتباطی تولید کننده و مصرف کننده "صنعت فرهنگ" می شوند. این صنعت از طریق رسانه ها می کوشد تا مردم را به خریدی بیش از میزان نیاز خود وادار نماید در نتیجه، موضوع خرید تبدیل به یک ارزش، عامل هویت ساز و منشأ شأن و افتخار اجتماعی می گردد» (گل محمدی، ۱۳۷۹: ص ۸۰-۷۷). به بیان دیگر این سلیقه ی افراد و مصرف کنندگان نیست که به کالا شکل می بخشد بلکه این خود کالا است که به سلیقه ی مردم سمت و سو می دهد. از همین رو، «در فرهنگ مصرفی (Consumer Cultural) توده با نیاز های کاذب مصرف کنندگان روبه رو هستیم.

از سوی دیگر، همان طور که گفتیم، انواع هنرها و کالاهای فرهنگی تا آن جا گرامی و گران بها هستند که توجیه اقتصادی و مادی داشته باشند. بر این اساس، نظام سرمایه داری غرب به منظور تداوم حیات خود، فرهنگ را مؤلفه ی اصلی سلطه ی نوین خود قرار داده است. از نظر هربرت شیل (Herbert Schiller) به عنوان یکی از منتقدان اصلی جهانی شدن، فرهنگ جهانی معنایی جز گسترش دامنه ی امپریالیسم فرهنگی غرب ندارد. به اعتقاد وی، جهانی شدن به جای ایجاد نظمی بین المللی یا جامعه ای مدنی، به تقویت نظم اقتصادی مبتنی بر منافع اقتصادی شرکت های فراملی که حاملان اصلی ارزش های فرهنگ آمریکا هستند، منجر شده است» (Schiller, 1993, PP47-58).

در این مکانیزم، تکنولوژی مهم ترین ابزار رسانه های ارتباطی و الکتریکی مهم ترین واسطه و شرکت های فراملی مهم ترین بازیگر و فرهنگ غرب و به ویژه آمریکا مهم ترین معنا شناخته شده اند. همان گونه که گفته شد، از منظر منتقدین جهانی شدن فرهنگ، مصرفی خالی از بار ارزشی و معنایی نیست. «به سخن دیگر به اعتقاد افرادی هم چون ریتزر (Ritzer)، فرهنگ مصرفی حاکم، به نوبه ی خود منادی فرهنگ آمریکایی می باشد. از این رو، وی ترجیح می دهد تا به جای جهانی شدن، "اصطلاح مک دونالدی شدن" جهان را به کار ببرد؛ زیرا که این فرایند همراه با اصول حاکم بر رستوران های زود آمای (Fast Foo Restaurants) خود روز به روز قسمت های بیشتر جامعه ی آمریکا و سایر نقاط جهان را تحت سیطره ی خود قرار می دهد» (Rizer, 1993, P.204).

اصولی که وی آنها را برمی‌شمرد عبارتند از: کارایی، محاسبه پذیری، پیش‌بینی‌پذیری و کنترل نیروی انسانی از طریق بهره‌گیری از فناوری مادی. در نتیجه با توجه به افزایش این رستوران‌ها، ما شاهد کم‌رنگ شدن فضای سنتی و اصیل حاکم برخانه‌ها و رستوران‌های قدیمی، غیرشخصی شدن برخوردهای اجتماعی و حکمفرما شدن جو سازمانی بر مناسبات افراد خواهیم بود.

«هم‌چنین در مورد دیدگاه‌های نو مارکسیستی متأخر فرهنگ جهانی، باید به نظرات افرادی هم چون هاروی لاش (Lash) و یوری (Urry) اشاره کرد. گرچه نمی‌توان به طور یقین، آراء فرهنگی این عده را به گونه‌ای یکدست و یکپارچه بیان کرد، اما در خصوص وجوه مشترک نظرات آنان باید اظهار داشت که از منظر این عده، جهانی شدن پدیده‌ای متناظر با پسامدرنیته نیز خود بانی نوعی فرهنگ پسامدرن می‌باشد. پسامدرنیته، مرحله‌ای جدید اما تداوم یافته از سرمایه‌داری غرب است که این بار با ساز و برگ متفاوت و مبتنی بر اقتصاد پساوردیسم ظاهر شده است. فرهنگ پسامدرنی که هاروی مطرح می‌کند، فرهنگی است که مدرن‌ترین ویژگی آن بی‌ثباتی، سطحی و مونتازی شدن معنا و اندیشه‌ها و ناهماهنگی و تمایز ارزش‌ها از یکدیگر در فضایی هرج و مرج گونه است که سرانجام از طریق نظام سرمایه‌داری پسامدرن، یکسان و یکدست خواهد شد» (Harvey, 1989 PP.71-88).

«لاش و یوری نیز با تخطی از باورهای مارکسیسم ارتدوکس، نه تنها فرهنگ را مستقل از حوزه‌ی اقتصاد دانسته، بلکه بین آن‌ها به نوعی رابطه‌ی «تعاملی» (Interaction) قائل هستند. آنان با نگارش کتاب «اقتصاد نشانه‌ها و فضا» (Economics of Signs and Space). ضمن آن‌که برای فرهنگ، ارزشی نمادین در نظر می‌گیرند، این مسئله را نیز مطرح می‌کنند که تا چه میزان بر عرصه‌ی اقتصاد تأثیر گذاشته است» (Lash, 1994, P.6). به بیان دیگر، چه اندازه فرایندهای نمادین و مهمی هم چون نمادهای زیبا شناسانه مربوط به تولیدات رسانه‌ای و سرگرم‌کننده، هر دو بُعد مصرف و تولید را تحت شعاع قرار داده‌اند. با این حال، گرچه آنان تا حدودی اقتصاد را تحت تأثیر و نفوذ تبادلات نمادین فرهنگی می‌دانند، اما چون اساس توجه آنان، افزایش مصرف به عنوان مهم‌ترین پیامد و شاخصه‌ی برخاسته از اقتصاد پسامدرن می‌باشد - که به سلیقه و گرایش مصرفی مردم شکل و سمت و سو می‌دهد - در نتیجه، دیدگاه آنان با نظرات پست مدرنیستی افرادی هم چون رابرتسون، فریدمن و فدرستون متفاوت بوده و هم‌چنان در دسته‌ی نو مارکسیست‌ها قرار می‌گیرد.

به هر ترتیب، مجموعه نگرش‌های نو مارکسیستی، توجه عمده‌ی خود را به نقد فرهنگ مدرنیته‌ی غرب معطوف داشته و کم‌تر به طرح یک مفهوم مستقل از فرهنگ جهانی آن گونه که خود اعتقاد دارند، پرداخته‌اند. (از نظر برخی نظریه پردازان این مکتب فکری هم چون

والرشتاین (Wallersteins)، فرهنگ جهانی تنها در سایه ی تحقق "سوسیالیسم جهانی" تحقق پیدا خواهد کرد. به اعتقاد او، فرهنگ یا ملی است و حول دولت - ملت قرار دارد و یا جهانی است و حول سوسیالیسم جهانی می باشد - که در این صورت فرهنگ نوع دوم، فرهنگی جهانی خواهد بود)) (کیت نش، ترجمه ی دلفروز ۱۳۸۰: ص ۸۳). لیکن این دیدگاه همان طور که پیداست، دیدگاهی کاملاً انتزاعی است. قطبی نمودن فرهنگ به این دو سطح کاملاً از مشاهده ی انواع پویش ها، جریانات و پدیده های فرهنگی در سطح جهان چشم می پوشد.

البته نباید فراموش کرد که به طور کلی، نقد فرهنگ مصرفی برآمده از نظام سرمایه داری غرب، تاکنون نظرات مختلفی را مطرح کرده است که لزوماً و به طور یکپارچه در رویکرد نومارکسیستی نمی گنجد. اگر چه ممکن است که در نقد این فرهنگ، از ادبیات این مکتب فکری استفاده کرده باشند. به عنوان مثال در حالی که برخی فرهنگ های مذهبی هم چون کلیسای کاتولیک در آمریکای لاتین از فرهنگ مصرفی غرب، به عنوان امپریالیسم فرهنگی - که در جامعه ی خودمان نیز عموماً از آن به عنوان تهاجم فرهنگی یاد می شود - نام می برند، برخی نظریه پردازان رسانه ای نیز بدون التزام به چارچوب نظری مارکسیستی، از این امواج فرهنگی در قالب مفاهیمی هم چون امپریالیسم نرم افزاری، امپریالیسم رسانه ای، غربی شدن، آمریکایی شدن، کارت اعتباری شدن، یاد می نمایند. اما از آن جا که اساس این گونه نظریات منتقدانه در چارچوب تئوریک مارکسیستی - هم چون مکتب فرانکفورت و چپ های نو - قرار دارد، لذا جهت انسجام بیشتر نظریات مطرح شده، دیگر آراء و نظرات پراکنده، اما هم عرض این چارچوب را نیز تسامحاً در این قسمت جای داده ایم.

ج) فرهنگ پُست مدرن

((پُست مدرنیسم، یک جریان فکری مبهم و پیچیده است که در اواخر دهه ی ۱۹۶۰ در غرب مطرح گردید. اگر چه مبانی فکری این جریان لزوماً تنها اندیشه های مدرنیستی را مورد حمله قرار نمی دهد، اما اساساً می توان چنین ادعا کرد که پست مدرنیسم واکنشی علیه مدرنیسم و مبانی شناخت شناسی و اصول مفروضه ی آن بوده است. مخالفت با هر گونه معرفت شناسی عام و کلی و لزوم احترام به معرفت شناسی های مختلف، سیالیت و شناور بودن معنا به جای حاکمیت هر گونه حقیقت واحد و یکپارچه، رد و ستیز با اصول و قوانین عام گرایانه، تمامیت خواه، کلی نگر و مطلق اندیش، از جمله پایه های فکری اندیشه های پست مدرنیستی به شمار می آیند. لیوتار (Lyotard) به عنوان یکی از اندیشمندان برجسته ی این رویکرد، پست مدرنیسم را عدم ایمان به فرا روایت ها - (Incredulity Toward Meta Narratives) تعریف می کند)) (Lyotard, 1979, p.20). از منظر وی، غرب با باز کردن خود به

عنوان یک فرا روایت ، سعی دارد تا اصول عصر روشنگری را در قالب قوانینی عام و کلی به تمامی جوامع تسری بخشند .

« اما پست مدرنیسم به عنوان یک اندیشه ی انتقادی ، بیشترین توجه و نظر را به مسائل فرهنگی دارد به اعتقاد فدرستون (Featherstone) . پست مدرنیسم ... اساس توجه ما را به تغییر و تحولات به عمل آمده در حوزه ی فرهنگی کنونی جلب می نماید» (Featherstone, 1988 . p . 208)

حال برای آن که درک بهتر و دقیق تری از مجموعه نگرش های این جریان فکری نسبت به مسائل فرهنگی جهان معاصر داشته باشیم، لازم است تا علاوه بر اصول و مبانی فوق، نگاهی بسیار فشرده و مختصر نیز به اندیشه ی فوکو (Foucault) به عنوان یکی از مهم ترین نظریه پردازان پست مدرن ، به خصوص دیدگاه وی در مورد روابط متقابل میان مفاهیمی هم چون قدرت، دانش، گفتمان (Discourse) و سیاست بیاندازیم. «از نظر فوکو، قدرت، موجودیتی «یکپارچه و» «معین» نیست ، بلکه ذاتی متکثر و غیر قابل پیش بینی دارد، بدین معنا که قدرت را تنها از طریق مصادیق و جلوه های ظهور آن می توان شناخت :

در همه جا قدرت وجود دارد ، نه از آن رو که مشتمل بر همه چیز است. بلکه بدین سبب که برخاسته از همه چیز است. قدرت، یک نهاد، ساختار یا دارایی نیست؛ بلکه عنوانی است که بر یک وضعیت پیچیده ی راهبردی اطلاق می شود» (Foucault , 1984 . p93).

«از این رو ، قدرت ، صرفاً موجودیتی در اختیار و انحصار دولت نیست بلکه هویتی سیال و گسترانیده شده در بستر جامعه می باشد. هم چنین، قدرت مولد است؛ یعنی هر جا اعمال قدرت شود ما شاهد پیدایش ساختارهای پوششی و ذهنی خواهیم بود، ساختارهایی که با خود زور و اقتدار می آورند. از سوی دیگر ، خاستگاه این قدرت، دانش (عموماً دانش اجتماعی) است و تملک بر دانش، تملک بر قدرت است و صاحب قدرت، صاحب سیاست در نتیجه این امر، سیاست موضوعی فراگیر و اجتماعی است و در انحصار صرف دولت قرار ندارد. یکی از دیگر مفاهیم مهم و اساسی فوکو، مفهوم «گفتمان» می باشد. گفتمان در تعریف فوکویی آن متشکل از :

گزاره هایی است که به طور اتفاقی در یک نظم پراکنده و مغشوش بدون تبعیت از هیچ اصل ذاتی ساختار مندی به هم پیوسته اند» (همان، ص ۳۲۲).

این گفتمان ها که برخاسته از نظام دانش می باشند و باز نمود کننده ی واقعیت هستند تا ارائه دهنده ی آن چون دانش بالقوه مستعد اصلاح، تعدیل، تغییر و نابودی است، گفتمان نیز در مسیر دگرگونی و تحول قرار دارد. «اما آن چه قدرت آمیخته با دانش در قالب گفتمان تولید می کند، سوژگی (Subjection) و سوژه شدگی (Subjectification) افراد است. سوژگی

آن، ذهنیتی مسلط است که یک فرد صاحب قدرت بر دیگر افراد تحت سلطه ی خود تحمیل و آن ها را منقاد می نماید. این فرد اُبژه شده و شیء گشته، آن حقیقتی را می پذیرد که صاحب قدرت بر او تحمیل نموده است.

بنابراین، ما به موازات رژیم های قدرت، رژیم های حقیقت (Regimes of Truth) داریم. اما به عقیده ی فوکو، این رژیم های قدرت، ماندنی و پایدار نیستند. پدیدار شدن جنبش های اجتماعی، واکنش و مبارزه ای علیه این ذهنیت های مسلط یا سوژه شده، در جهت کسب معنا و هویت دلخواه می باشد. از این رو جوهر ستیزی و ویژگی اصلی خیزش انواع هویت ها و جنبش های اجتماعی امروز اعم از نژادی، قومی، مذهبی، زبانی، جنسی، زیست محیطی و... به شمار می آید. در حقیقت به باور فوکو، هویت یک امر قطعی طبیعی نیست بلکه به عنصر سیاسی ساخته شده، در بستر اجتماع است. در نتیجه، هویت تابعی از تحولات تاریخی و فرهنگی ویژه است تا یک امر طبیعی وقوع انقلاب ارتباطات در اوایل دهه ی ۱۹۸۰، نقش مهمی در تسریع این جریان هویت یابی داشته است.

جالب این جاست که ادوار سعید (Edward Said)، نویسنده ی فلسطینی الاصل و مسیحی مقیم امریکا، با تسری نظریه ی گفتمان فوکو به سطح نظام بین الملل، دست به ابتکار جالبی در زمینه ی طرح گفتمان شرق شناسی زده است. به اعتقاد وی، فرا گفتمان مدرنیته غرب به دلیل تکیه بر دانش و قدرت سیاسی خود، سوژه ای را بر شرق تحمیل کرده است که بیش از آن که حاکی از امری واقعی و مشتمل بر مصداقی بیرونی و عینی باشد، ماهیتی گفتمانی و تصنعی دارد. این هویت تحمیل شده بر شرق، هویتی سیاسی است نه فرهنگی. براساس این هویت ساخته شده، شرق، وجودی متوحش، متحجر و عقب مانده، احساساتی و خرافاتی دارد که باید فراگفتمان غرب آن را مدرن و توسعه یافته نماید.

حال پس از بیان این مقدمه ی کوتاه که می توان از آن به عنوان چارچوبی جهت تبیین علل ظهور هویت های متکثر و مختلف در درون و برون جوامع ملی استفاده کرد، لازم است تا به بررسی مفهوم فرهنگ جهانی از منظر پست مدرنیست ها بپردازیم. پرسش اصلی در این جا آن است که آیا این رویکرد برای فرهنگ جهانی، ماهیتی گفتمانی قائل است یا فراگفتمانی نش در کتاب خود تحت عنوان "جامعه شناسی معاصر" معتقد است: از آن جا که جهانی شدن با پسامدرنیته پیوند خورده است... فرهنگ جهانی نیز اغلب فرهنگی پست مدرن تلقی شده که سریعاً در حال تغییر، پاره گی، گسستگی، تکثر، اختلاط و تلفیق شدن می باشد» (Hayness, 1998, p. 249).

((در همین رابطه، اسمیت (Smith) نیز فرهنگ جهانی را "بستری کم عمق از موضوعات و باورهای رها شده از فرهنگ های ملی مختلف" معرفی می نماید)) (smitn. 1990, pp. 91-171).

از این‌رو، نقطه‌ی کانونی رویکرد فرهنگی پست مدرنیست، زیر سؤال بودن مفهوم فرهنگ جهانی به عنوان یک فرا روایت مشتمل بر مجموعه‌ای از ارزش‌ها، اعتقادات و الگوهای رفتاری واحد در قالب یک جهان بینی همگن ساز است. به سخن دیگر، به دنبال وقوع اطلاعات و ارتباطات در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ و در نتیجه گسترش انواع فرایندهای جهانی هم چون ارتباطات بین‌المللی، ما با پدیده‌ی چند پارچگی و چند تباری شدن فرهنگ ملی، تنوع، تکثر و اختلاط فرهنگی مواجه هستیم. «فدرستون در کتابی که اخیراً تحت عنوان "فرهنگ جهانی" با همکاری برخی از نویسندگان همفکر در خصوص ماهیت تحولات فرهنگی در سطح جهان به رشته‌ی تحریر در آورده است، بر این نکته تأکید دارد که جهان هم اکنون به مدد برخی از نیروها و فرایندهای افراطی، شاهد شکل‌گیری فرهنگ نوینی است که به هیچ عنوان در قالب منطق دوگانه همگرایی - واگرایی، همگنی - ناهمگنی، جهانی - محلی نمی‌گنجد. این فرهنگ جدید که باید آن را در مقایسه با دو سطح دیگر فرهنگ یعنی ملی و بین‌المللی "فرهنگ سوم" (Third Culture) نامید، منادی فضایی جدید مبتنی بر غنای گفتارها و گفتمان‌ها، در گستره‌ی جهانی است» (Featnerstone, 1988, p7).

بر اساس این دیدگاه، فرهنگ لیبرال غرب تنها یک روایت در میان سایر روایت‌ها محسوب می‌شود. از این رو دیگر نمی‌تواند ادعای جهان شمولی و فرا روایت‌گری نماید زیرا ماهیت جهان امروز به دلیل گردش حیرت‌انگیز پدیده‌های مختلف فرهنگی دچار تغییرات اساسی شده است. «از منظر پست مدرنیست‌ها، جهانی شدن فرهنگ، فرصتی را در اختیار هویت‌های محلی قرار داده است تا به عنوان به روایت به بازنمایی (Representation) فرهنگی خود در چرخه‌ای از تعامل، تبادل و اقتباس پردازند. اکنون قریب به سه دهه است که نظم تعریف شده مدرنیست‌ها و طرف‌داران مکتب نوسازی، به دلیل وقوع برخی تحولات جهانی تبدیل به یک بی‌نظمی یافته گردیده است. جیم جورج در اثر "گفتمان‌های جهانی" خود در این زمینه می‌گوید:

مسائل قومی، مذهبی، نژادی، فرهنگی، اخلاقی، جنسی، زیست‌محیطی، اقتصادی، طبقاتی، توسعه‌ای، حقوق بشر و غیره در دهه‌ی ۱۹۹۰، نارسایی طرح‌ها و نظریه‌های علم کلی را برای اعمال کنترل و ایجاد نظم نشان داده‌اند» (بزرگی، ۱۳۷۷: ص ۲۴۴).

«از یک سو، شکست نگرش تک بعدی و انحصاری نوسازی در خصوص تحقق توسعه در جوامع جهان سوم زمینه را برای خیزش جنبش‌های مذهبی و حرکت احیای دینی در قالب روند سکولاریسم‌زدایی از جهان (Unsecularization of the world) طی دو دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ کاملاً مهیا کرد و از سوی دیگر با پایان جنگ سرد، جهانی را شاهد بودیم که به یکباره موطن قومیت‌گرایی‌های جدید در مناطقی هم چون بالکان، آفریقا و قفقاز گردید. واضح

است نگاه پست مدرنیست‌هایی مانند جمیز دردریان (Derderian) و جیم جورج (Jim George)، تمام این تحولات، نشان از شکست نظریات عام و اثبات گرایانه برای یک نظم جهانی می‌باشد. به اعتقاد دردریان، جهان به مثابه ی متنی است که خود از روابط بینا متنی تشکیل شده است. هر متنی معنای خاص خود را داشته و دلالت بر مجموعه ی معنی دار از زیان، تجربیات. تاریخ، خاطرات، اعتقادات و ارزش ها می‌نماید» (Cerderian, 1989, pp1-3). و در نتیجه چنین برداشتی از متن می توان گفت که هر متن به منزله ی یک فرهنگ خواهد بود. هویت در سایه ی بینا متنی بر اصل "تبادل" شکل می گیرد و نه در انزوا، تقابل یا استعلاء. گسترش انواع جریانات فراملی نظیر مهاجرت بین قومی و فراملی از یک سو و نیز توسعه ی شبکه‌ی ارتباطات جهانی از سوی دیگر، باعث شده اند تا علاوه بر این که هویت های کهن و خاک خورده فرصت بازنمایی و صیقل یافتن پیدا کنند، هویت های جدیدی نیز در قالب مهاجرت اقوام مختلف پدیدار گردد.

نتیجه ی چنین تحولی جز این نیست که امروزه، فرهنگ های ملی چند پارچه، متکثر و مختلط شده اند. در این رهگذر، دیگر نمی توان شاهد برتری یک روایت بر روایت دیگری بود زیرا هیچ کدام دارای اصول مطلق نیستند. گردش پدیده های فرهنگی و باز تولید آن در یک چارچوب بینا متنی، اصلی ترین شاخصه ی یک فرهنگ پست مدرنیستی است.

مضافاً این که جهانی شدن فرهنگ از نظرگاه پست مدرنیست ها نه به معنای استعلا ی یک فرهنگ بر فرهنگ های دیگر - همان گونه که فرهنگ لیبرال غرب ادعای آن را دارد - بلکه به معنای تعامل گفتمان فرهنگی در فرایندی از اختلاط و تعامل می باشد. فرهنگ جهانی نیز در چنین صورتی می تواند معنا و مفهوم یابد.

در این بخش، سخن را با این عبارت به اتمام می رسانم که روشنفکران مسلمانی که جوامع آنان بیش از هر جامعه ی دیگری در تلاطم امواج جهانی شدن و مدرنیته، و هم اکنون پسامدرنیته، قرار گرفته نیز بار دیگر به آزمونی سخت فرا خوانده شده اند، از یک سو باید از خطاهایی که هنگام ورود مدرنیته یا تجددخواهی روی داد - مانند توصیه ی " اخذ بدون تصرف فرهنگ غربی " میزا ملکم خان - اجتناب کنند و از سویی دیگر، هیزم بیار معرکه ی یک جامعه ی بسته نباشد. (مرتضوی، نگاه، ۱۳۸۲: ش ۹۹-۹۸، ص ۱۲۴)

جهان - محلی گرایی (Globo - Localism)

«جهان - محلی گرایی رویکردی نوین به مقوله ی فرهنگ جهانی است. این رویکرد که در زیر مجموعه ی فرهنگ جهانی پست مدرن قرار دارد تأکید بیشتر بر بُعد "سرزمینی" جهانی شدن می‌نماید» (Sklair, 1999, p. 152). طرفداران رهیافت جهان - محلی گرایی سعی دارند

تا به کسانی که جهانی شدن به خصوص در حوزه ی فرهنگ - را فرایندی ابهام آمیز، متناقض و لجام گسیخته می پندارند، پاسخ هایی در خور توجه و مستدل ارائه دهند. آن چه بر اهمیت دیدگاه این عده می افزاید، دقت نظر آنان به مسیر حرکت فرایندهای مختلف جهانی شدن می باشد. «روزنا، از چهره های برجسته ی رویکرد جهان - محلی گرایی، می پذیرد که به موازات گسترش جا به جایی ها و انتقال کالا و خدمات در ورای مرزهای ملی، هویت های محلی نیز به تکاپو برخاسته و ضمن مخالفت با این فرایند مرز ناشناس، بر میراث فرهنگی، ارزش ها، اعتقادات و آداب بومی خاص خود تأکید می ورزند. با این حال، از نظر وی، این دو فرایند حقیقتاً نه تنها در تضاد با یکدیگر نیستند بلکه بر عکس، ناخواسته به تقویت یکدیگر کمک می نمایند.

اصولاً در نزد این دیدگاه، اگر چه «مکان» در سایه ی انواع مختلف امواج جهانی و به ویژه رسانه های الکترونیکی اهمیت خود را از دست داده، اما اعتبار «فضا» افزایش یافته است. از این رو تشدید آگاهی جهانی (Intensification of the word consciousness) همان گونه که رابرتسون در تعریف جهانی شدن سر می دهد به معنای یک آگاهی همگن نیست، بلکه بر وجود یک آگاهی متنوع در یک فضای فشرده ی الکترونیک دلالت دارد. «رابرتسون، جهانی شدن و محلی شدن را دو فرایند همسو با یکدیگر دانسته و معتقد است، همان گونه که جهانی شدن در بستر محلی ظهور می یابد، چارچوب محلی نیز از طریق فرایند های جهانی شدن به عنوان یک مکان ایجاد یا تعریف می شود. روی از همین رو، اصطلاح جهان - محلی شدن را ابداع می کند» (Robertson 1992 p.8). براساس این دیدگاه، ما شاهد جریان دو سویه «عام شدن خاص گرایی» (Universahzation of particularism) و «خاص شدن عام گرایی» (Particularization if) هستیم. (Randall, 1998, p.50)

بر این اساس، ما باید انواع جریانات هویت یاب و احیاناً گریز از مرکز را موجهی خلاف مسیر جهانی شدن تصور کنیم، بلکه بر عکس آن ها را باید حرکت هایی در مسیر باز تعریف جایگاه خود در یک چارچوب اجتماعی پذیرفته شده و مشروع در نظر گیریم. اگرچه این رویکرد شباهت نزدیکی با نگرش پست مدرنیست ها از فرهنگ دارد، امام نمی توان منکر تفاوت های ظریف میان آن دو نیز شد: اولاً فرهنگ جهان - محلی شدن تأکید بیشتری بر مؤلفه ی سرزمین در عرصه ی جهانی شدن دارد. ثانیاً، این دیدگاه به وجود نوعی نظم ارگانیک میان امواج جهانی و پدیده های محلی و سرزمینی قائل است که به گونه ای، اصالت را به انواع فرایندهای جهانی شدن می دهد و حرکت های محلی ساز را در چارچوب تعریف می نماید، جریانات خاص گرا و محلی ساز نیز یکسره نافی فرایند های فراملی و جهانی ساز نیستند، بلکه با نگرشی محتاطانه و نقد آمیز در سایه سار آن حرکت می کنند.

به همین اعتبار، بازتاب حرکت‌های هویت‌طلبانه که می‌تواند برخاسته از نابسامانی‌های داخلی یا فشارهای خارجی باشد، با گسترش دمکراسی و مکانیسم‌های آن از یک سو و اقتصاد بازار از سوی دیگر همراه خواهد بود. به عنوان مثال، اگرچه در پی شکست سیاست‌های نوسازی در خاورمیانه و فساد رژیم‌های خودکامه‌ی منطقه، مردم برای احیای هویت تضعیف شده خود به اسلام و جنبش‌های اسلامی رو آوردند، اما در این رهگذر، جنبش‌های اسلامی نیز برای کسب قدرت و ایجاد رفاه برای مردم سعی کردند تا از طریق ابزارهای دمکراتیک هم چون انتخابات - که بسیار مورد درخواست پیروانشان بود - وارد دستگاه حاکمه شده و به تقاضاهای آنان پاسخ دهند» (سیسک، ترجمه‌ی بهرام پور و محدثی، ۱۳۷۹: ص ۳۰).

نتیجه

رویکرد فرهنگی اندیشه‌ی ذات‌گرایانه و اثبات‌گرایانه‌ی لیبرالیسم نتوانست آن گونه که خود توسط نظریه پردازان آن را در دهه‌ی ۱۹۶۰ دارای ارزش‌های عام و جهان‌شمول منطق با ماهیت بشری معرفی می‌کرد، پایه‌های یک فرهنگ جهانی را به معنای دنیایی واحد با ارزش‌های همگن بنا کند. با این حال، رویداد‌های جهانی به ویژه تحولات دهه‌ی ۱۹۷۰ نشان داد که نه تنها دین از عرصه‌ی اجتماعی و سیاسی خارج نشده است، بلکه پیوند آن با سیاست، جلوه‌های مختلف یافته است. وقوع انقلاب اسلامی در ایران، رشد مبارزات اسلامی در خاور میانه، گسترش تبعات سیاسی - اجتماعی، فعالیت فرقه‌های مسیحیان انجیلی به ویژه در آفریقا و آمریکای لاتین، افزایش نفوذ سیاسی احزاب ملی‌گرا، اهمیت یافتن فزاینده‌ی جنبش‌های بودایی جدید در تایلند و آسیای جنوب شرقی همگی نشانه‌هایی از بازگشت مذهب به حیات سیاسی - اجتماعی جوامع جریان سوم به شمار می‌آیند.

بدون شک، آثار ظهور و گسترش فرهنگ مصرفی را می‌توان در تمامی جوامع و فرهنگ‌ها که جزء لاینفک از نوع شیئونانات نظریه «مصرف» است مشاهده کرد. گرایش قابل وصف جوامع قابل مختلف - از جوامع آمریکایی و غربی گرفته تا غیر آن - به مصرف بیش از حد نیاز یا متفاوت از نیازهای واقعی شان خواه برای سرگرمی و خواه جهت کسب پرستیژ و هویت اجتماعی می‌باشد. «گسترش روند جهانگیر شدن مصرف‌گرایی به حدی است که ویلانیلام می‌گوید که امروزه ما به جای دهکده‌ی جهانی با یک مرکز خرید جهانی روبه‌رو هستیم» (Vilanilam, 1989, p.485).

این در حالی است که غرب تمامیت خواه با القاء فرهنگ خود مصرفی و توسعه بی‌رحمانه فرهنگ مصرف در دورترین نقطه‌ی دنیا، به خصوص جوامع اسلامی موجب چالش‌هایی بس عمیق گردیده است. هانتینگتون تضاد بین فرهنگ غربی و غیر غربی را ماهوی و

ناشی از جبر تاریخ می‌داند و بدین ترتیب ضرورت راهبردی آماده شدن غرب برای مصاف با آن دسته از کشورهایی را که در راه احیای تمدن اسلامی گام برمی‌دارند، توصیه می‌کند. ناگفته پیداست، جهان یکسره عرصه‌ی خود نمایی و جولان یک فرهنگ خاص یا همان فرهنگ غربی نیست، بلکه در این عرصه هویت‌ها و فرهنگ‌های دیگر را نیز به درجات مختلف و حتی پایین‌تر جلوه‌گر می‌شوند. به عنوان مثال در سال ۱۹۹۸، اشعار مولوی پس از آن که به زبان انگلیسی برگردانده شد، پرتیراژترین کتاب سال آمریکا شناخته شد. و نیز نمونه‌های دیگری چون: گسترش محبوبیت غذاهای چینی در آمریکا، استقبال عمومی از برخی آهنگ‌های آفریقایی در جوامع اروپایی، علاقه‌ی اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها به صنایع دستی و قالبیابی ایرانی و... مؤید این دیدگاه می‌باشد.

حاصل سخن آن که، رویکرد امپریالیسم فرهنگی عملاً باب اقتباس، تعامل و تبادل فرهنگی را می‌بندد در حالی که پویای فرهنگ‌های ملل و قومیت‌های مختلف نیز در یک مسیر خود آفرینی و باز نمایی به سر می‌برند. «آنتونی گیدنز معتقد است که مدرنیسم جهان‌گرا غولی است بی شاخ و دم که هیچ کس نه غرب، نه آمریکا و نه سرمایه‌داری چند ملیتی قادر به کنترل آن نیست» (ایمانوئل، ترجمه‌ی احمدی، ۱۳۷۶: شماره ۱۳).

درخصوص رویکرد پست مدرنیستی به فرهنگ نیز باید به دلیل وجود نظرات متفروق و مبهم در آن، نتیجه‌گیری قدری دشوار می‌شود، به نحوی که یک کاسه کردن نظریات چهره‌های مختلف این رویکرد عملاً امکان‌ناپذیر می‌گردد. مثلاً میان نظریات رابرتسون، خلاءهایی وجود دارد که مانع از درکی یکپارچه از فرهنگ جهانی می‌شود. برخلاف فوکو که با طرح نظریه‌ی گفتمان خود، سیاست هویتی مرکز‌گرایانه را تشویق می‌نماید و از منظر این اندیشه، فرهنگ جهانی نه مبتنی بر یک فرا روایت بلکه فرهنگی متکثر، پاره‌پاره و گسسته می‌باشد.

و بالاخره آن که، به رغم وجود برخی ابهامات و پراکندگی‌ها در نظریات مختلف اندیشه‌ی پست مدرن، چنین به نظر می‌رسد که این جریان فکری به دلیل سرشت تساهل و تکثرگرایانه‌ی خود، استعداد بیشتر برای تبیین پدیده‌های فرهنگی در سطح جهان داشته باشد. بر این اساس، فرهنگ جهانی یک اسطوره را به خود گیرد، در فضای اندیشه پست مدرن، حیاتی دوباره یافته است. و به طبع این فرایند و نظریه پردازی‌ها که در هویت اصیل انسانی و تأمین سعادت واقعی آنها نتوانسته است جایگاهی پایدار و مؤثر در میان ملت‌ها هم چون در تضارب و تجادل دیدگاه‌های متفاوت نظریه پردازان اروپایی و آمریکایی است.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

- ۱- آلون، ی.س، (۱۳۷۸)، ترجمه ی محمود مظاهری، تغییرات اجتماعی و توسعه، پژوهشکده ی مطالعات راهبردی، تهران.
- ۲- ایمانوئل والرشتاین، (۱۳۷۶)، ترجمه ی حمید احمدی، آینده ی نظام جهانی سرمایه داری در دوره جنگ سرد، فصلنامه ی راهبردی، سال سوم، شماره ۱۳.
- ۳- باوند، داوود هرمیداس، (۱۳۷۸) میزگرد جایگاه خاورمیانه در مناسبات جدید بین المللی فصلنامه خاورمیانه، سال ششم، شماره ۲.
- ۴- بزرگی، وحید، (۱۳۷۷)، دیدگاه های جدید در روابط بین المللی، نشر نی، تهران.
- ۵- تیموتی، سیسک، (۱۳۷۹) ترجمه ی شعبانعلی بهرامپور و حسن محدثی، اسلام و دموکراسی، دین، سیاست و قدرت در خاورمیانه، نشر نی، تهران.
- ۶- جیمز، روزنا، (۱۳۷۸)، ترجمه احمد صادقی، پیچیدگی ها و تناقض های جهانی شدن، مجله ی سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۴.
- ۷- چوپانی، یداله، (۱۳۸۵) اسلام و غرب در عصر جهانی شدن، زاینار، کرمانشاه.
- ۸- دیویتاک، ریچارد و دردیان، جیمز، (۱۳۸۰) ترجمه ی حسن سلیمی، نظریه انتقادی، پست مدرنیسم و نظریه ی هنجاری در روابط بین المللی، گام نو، تهران.
- ۹- سلیمی، حسین، (۱۳۸۰) فرهنگ گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، تهران.
- ۱۰- فوکویاما، فرانسیس، ترجمه ی استاد رحیمی، تأثیر ارزشهای فرهنگی بر جهانی شدن، روزنامه همشهری (۱۳۸۰/۱۲/۱۸)
- ۱۱- گل محمدی، احمد، (۱۳۷۹) فرهنگ و تهاجم، تبادل، تحول، فصلنامه ی مطالعات ملی، سال دوم، شماره ی ۶
- ۱۲- مرتضوی، اسداله، (۱۳۸۲) نشریه ی نگاه، شماره ی ۹۸-۹۹، جهانی شدن نظریه ها و رویکردها، قم
- ۱۳- مصاحبه با حسین بشریه، روزنامه ی ایران، سال هفتم شماره ۱۳۸۰/۷/۱۹۱۹، ۴
- ۱۴- کیت نش، (۱۳۸۰) ترجمه ی محمد تقی دلفروز، جامعه شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن، سیاست، سیاست و قدرت، کویر، تهران.
- ۱۵- هانتینگتون، ساموئل پی، (۱۳۷۸)، ترجمه ی محمد علی رفیعی، برخورد تمدن ها و بازسازی نظم جهانی، دفتر پژوهش های فرهنگی، تهران.

ب. خارجی:

- 1-R.Robertson ,**Globalization: Social Theory and Global Culture**,London,Sage,1992
- 2-A.Giddens.**The Consequence of Modernity**.Oxford, Basil Blackwell,1990.
- 3-M.Waters,**Globalization**, London and New York,Routledge,1995
- 4-L.Sklair,**Competing Conceptions of Globalization**,Journal of World,Vol.2.1999
- 5-J.etal.Perraton,**The Globalization of Economic Activity**,New Political Economy,Vol 2.1997

- 6-P. Taylor, **Izations of the World :Americanization ,Modernization and Globalization** ,in C.Hay,and P .Marsh,(ed),Demystifying Globalization ,Policies, University of Birmingham,2000
- 7-M.Featherston,**Global Culture**,London,Routledge,1990
- 8-D.Harvey,**The Condition of Postmodernity**, Oxford ,Basil Blackwell,1989
- 9-E.Thompson,**The Age of Extreme**,london,Verso,1994.
- 10-J.Hayness, **Religion Globalization and Political Culture in the Third World**, London,Guildhall University,1998
- 11-S.Huntington,**The Clash of Civilization?**,Foreign Affair, Vol 72,No 3,1993
- 12-F.Fukoyama,**The End of History**` the National interest summer` 1989
- 13-H.Schiller,Transnationall Media:**Creating Consumers World Wide**,Journal of Interbnational Affairs,47,1993
- 14-G.Ritzer.**The Macdunalization of Society**,California ,New Buary Park,Pine Fortage Press,1993
- 15-S.lash. and J.Urry,**Economics of Signs and Space** .London Sage 1994
- 16-J.Byotard ,**The Post Condition** :a Report on Knowledge,Manchester, Manchester University Press,1979,P.20
- 17-M.Featherstone ,**In Pursuit of the Postmodern**, an Intröduction, in M. Featherston (ed) ,Theory ,Culture and Society ,Vol5 ,No2/3.1988
- 18-M.Foucault.**The History of Sexuality:an Introduction**,Trans,R.Hurly. Penguin, Harmondsworth, 1984
- 19-M.Foucault.**Truthand Power**.in.C.Gordon (ed)Power/knowledge:Selected Interviews and Other Writings 1972-1977,Harvester: Brighton,1980
- 20-A.Smith ,**Towards a Global Culture? Theory ,Culture and Society**.Vol 7,No 2,1990
- 21-J. Derderian,and M.Shapiro, (1989), **International Relation,Postmodern Reading of World Politics** .I.exington Book .
- 22-P.Gilroy, (1993), **The Black Atlantic :Modernity and Double Consciousness**, London Verso.
- 23-V.Randall, (1998), **Media and Religion in Third World Politics** in J.Hayness.
- 24-D.Levine, (1986), **Religion and Politics in Comparativ and Historica Perspective, Comparative Politics** ,October.
- 25- **J.Vilanilam**, (1989), **Television Advertising and the Poor** ,Media ,Culture and Society,Vol.11,4.